

## تفسیر سوره مبارکه نور

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

سوره مبارکه «نور» در **مدینه** نازل شد. سوره‌هایی که در مدینه نازل می‌شد گذشته از اشتمالش بر اصول دین، بخش وسیعی از احکام و حقوق فقهی و اخلاقی در آنها مطرح می‌شد چه اینکه جریان جهاد هم در سور مدنی مطرح می‌شد.

کلمه «سوره» که يك اصطلاح قرآنی است به مجموعه آیاتی گفته می‌شود که مشتمل بر هدف واحد است (يك) و با بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هم شروع می‌شود (دو) مگر سوره مبارکه «توبه» که در عین اشتمال بر هدف واحد با «بسم الله» شروع نشده آن هم لکنه خاصه.

**سُورَةٌ** یعنی «هذه سُورَةٌ» که این خبر باشد برای مبتدای محذوف، سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا که ما این را نازل کردیم وَفَرَضْنَاهَا این سوره را واجب کردیم.

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا در طلیعه سوره، اهمیت آن را بیان فرمود و واجب بودن عمل به محتوای آنها را هم بیان فرمود. **فرض** یعنی **الزام** گاهی به معنای **انزال** استعمال می‌شود نظیر آنچه در سوره مبارکه «قصص» آمده که إِنْ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ أُنْجَا كَفْتَهُ شَدَّ كَمَا فَرَضَ يَعْنِي «أَنْزَلَ» اما اینجا «فرضنا» به معنی «أَنْزَلْنَا» نخواهد بود چون کلمه «أَنْزَلْنَا» قبلاً آمده. فرض، همان حکم قطعی است یعنی احکامی که در این سوره است قطعاً باید امتثال بشود **به معنای وجوب نیست** زیرا حکم تحریمی هم فرض الله است لذا بخش وسیعی از احکامی که در سوره «نور» آمده حکم تحریمی است نظیر زنا نظیر نگاه به نامحرم و مانند آن. بنابراین فرض یعنی حکم قطع، حکم قطعی گاهی به صورت **وجوب** است گاهی به صورت **تحریم**.

بعد برای **اهمیت** دادن به این مسئله فرمود: وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ما در این سوره آیات **شفاف** و روشنی را نازل کردیم همه اینها برای آن محتوایی است که در این سوره است. همه آیات، روشن و شفاف است اصلاً آیه یعنی علامت، اگر بیّن و شفاف نباشد که علامت نیست لکن وصف آیات به **بیّنات** برای **اهتمام** به این آیات است

در این قسمت که فرمود آیاتِ بَيِّنَاتٍ اِخْتِصَاصِي به يك آيه خاص ندارد لکن **اظهر مصاديقش** همان آيه «نور» است و آیاتي که در حریم آیات «نور» این عظمت را در بردارد وگرنه همه آیاتي که در سوره مبارکه «نور» هست **آیات بین** است.

فرمود اگر بخواهید اهل **تذکر** باشید ما به شما تذکر دادیم اگر **مؤمنید** باید به مقتضای ایمانتان عمل بکنید برای اهمیت مطالبی که در این سوره است هم این سوره را با **عظمت** و جلال نام می‌برد (يك) هم مخاطبان را به **تذکر** دعوت می‌کند (دو) و هم آنها را به عمل به مقتضای **ایمانشان** هدایت می‌کند (سه) که می‌فرماید: **إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** اینها اهمیت محتوای این سوره را در بردارد.

تمام این اهتمام برای چیست ، برای اینکه به انسان بفهماند نظم جامعه و تمدن جامعه در **وفای** به عهد و **رعایت امانت** است ، رعایت امانت از بهترین اصولی است که جامعه را به آن مرز والای **تمدن** می‌رساند این اصل اول بعد از آن مقدمه.

**اصل دوم** آن است که قرآن کریم فرمود ما حرفه‌هایی داریم حرفه‌های تازه است که این حرفه‌ها را در کتابهای بشری نمی‌خوانید و نمی‌توانید هم به آن حرفه‌ها برسید این چهار قیدی که در آیات قبل بود که فرمود: **وَيُرَكِّبُهُمْ (يك) يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ (دو) وَالْحِكْمَةَ (سه) وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲)** (چهار) که این چهارمی **عنصری‌ترین محور** پیام وحی است یعنی وحی ، حرف تازه‌ای دارد که نه تنها نمی‌دانید نزد کسی هم نیست نه تنها شما نمی‌دانید نزد کسی هم نیست هر چه هم فکر بکنید نمی‌توانید به آن برسید **وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ** به جامعه بشری خطاب می‌کند نه «ما لا تعلمون» حتی به وجود مبارک پیامبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) فرمود: **وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ (۳)** چیزهایی به تو یاد دادیم که تو آن نبودی که با **نبوغی** که داری یاد بگیری این حرفه **مخصوص وحی** است.

نمونه‌هایی از این را قرآن کریم در **جای خاص** خودش به ما نشان می‌دهد چیزهایی هست که اصلاً بشر به آنها دسترسی ندارد و خدای سبحان آنها را به یاد بشر می‌اندازد. یکی از آن چیزهایی که هرگز بشر به او دسترسی نداشت و نمی‌تواند بدون وحی بفهمد همان **دو لایه بودن نفس** انسانی است که انسان **يك خود حیوانی** دارد که شهوت دارد غضب دارد و هم دارد خیال دارد اینها را خدای سبحان به انسان داد و تا حدودی در نشئه دنیا **تملیکشان** کرده است بلا تفویض. **يك خود انسانی** به او داد که **فطرت** اوست همان **فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (۴)** همان نفسی که **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۵)** که آن **مُلْهَم** به فجور است و **مُلْهَم** به تقواست این را خدا به انسان داد و انسان را **امین** این قرار داد **نه مالک**. انسان باید تمام تلاش و کوشش را بکند که این **امانت الهی** را سالم تحویل خدا بدهد این مطلب در فکر هیچ کس نیست حتی در خود خواص از مؤمنین هم اصلاً متوجه نمی‌شوند که آن (نفس) برای ما نیست

ولي وقتي به آیات مي‌رسيم مي‌بينيم آیات مي‌گويد که اينها به خودشان ظلم کردند (۶) ظالم و مظلوم **دو مفهوم** است که کثرت مصداق مي‌طلبد اين نظير عالم و معلوم نيست نظير عاقل و معقول نيست اتحاد عالم و معلوم ممکن است عاقل و معقول ممکن است انساني به خودش علم دارد دو لفظ است دو مفهوم ولي يك مصداق، انسان خودش را تعقل مي‌کند دو لفظ است دو مفهوم و يك مصداق. بعضي از مفاهيم‌اند که حتماً کثرت مي‌طلبند مثل خالق و مخلوق علت و معلول، محرک و متحرک و ظالم و مظلوم از اين قبيل است اين دو لفظ يعني ظالم و مظلوم دو مفهوم دارد که حتماً دو مصداق مي‌خواهند چرا، زيرا ظلم معنايش اين است که ظالم از حدّ خود تجاوز بکند به مرز ديگري برسد مظلوم معنايش اين است که بيگانه وارد حریم او شد اين معني ظالم و مظلوم است «الف» بخواهد به خودش ظلم بکند فرض ندارد «الف» مرزي دارد و در مرز خودش است. اما «الف» مي‌تواند خودش را تعقل کند به خودش عالم بشود اتحاد عالم و معلوم ممکن است اتحاد عاقل و معقول ممکن است اما اتحاد ظالم و مظلوم که ممکن نيست اين بازگشتش به نقيضين است.

اين تأمل مي‌طلبد که انسان به خودش ظلم مي‌کند يعني چه؟

در قرآن فرمود اينها به کسي ظلم نکردند وَلَٰكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷) يا ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ (۸) اينها به خودشان ظلم کردند، اينها به خودشان ظلم کردند يعني چه؟ چه کسي ظالم است چه کسي مظلوم است؟ در تحليلهايي که از اين طايفه از آیات برمي‌آيد روشن شده است که اين شهوت و غضب که بخش تحريکي و **عملي** شئون نفس است آن بخش وهم و خيال که بخش اندیشه و **ادراکي** نفس است اينها **مرزي** دارند. عقل که با فطرت الهي آميخته است و آن **عقل عملي** که خدا او را **مُلهِم** کرده به فجور و تقوا، اين نورانيتي است در درون انسان موجود مجردي است در درون انسان که خدا اين را به ما تملیک نکرد، اين را **امانت** به ما داد که ما از اين چراغ استفاده کنيم مثل اينکه وسيله بسيار با ارزش را ديگري به زيد مي‌دهد مي‌گويد آقا اين وسيله را بگير و اين راه را برو اما اين چراغ يا وسيله را فقط و فقط امانت به او داده و به او تملیک نکرده، اين وسيله را به او به عنوان امانت داده حالا اگر او اين وسيله خراب کند يا شيشه آن را غبارآلود کند به اين وسيله، ظلم کرده و به صاحب آن ظلم کرده **حق ديگري** را برده. آن فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (۹) مَلِكٌ مَا نِيَسْتِ أَنْ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۱۰) **امانت** الله است مَلِكٌ مَا نِيَسْتِ اگر کسي در بخش **اندیشه** به آن **عقل** اهانت کند ظلم کرد به آن **خودي** که **لايه دوم** است و **امانت الهي** است، اگر در بخش **انگيزه**، شهوت

و غضب به آن **عقلي** که «عُبد به الرحمن» (۱۱) تعدّي بکنند او را به بند بکشند خودشان **امير قافله** بشوند به آن خود ظلم کردند.

چون ما دو خود داریم يك خودي است که **امانت الله** است يك خود داریم که به **حسب ظاهر ملك** ماست.

در سوره مبارکه «**حشر**» و در سوره مبارکه «**آل عمران**» بين اين دو خود فرق گذاشته. در سوره «حشر» فرمود اينها چون خدا را فراموش کردند خدا اينها را از ياد خودشان برد اينها خودشان را فراموش کردند لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ (۱۲) درباره همين افراڊي که خودشان را فراموش کردند فرمود هر وقت صحبت جبهه و جهاد مي‌شود اينها فقط به فکر خودشان‌اند وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ (۱۳) چطور مي‌شود که فرمود اينها خودشان را فراموش کردند بعد فرمود اينها فقط به فکر خودشان‌اند اين کدام **خود** است که انسانِ معصيتکار به **فکر اوست** و آن کدام **خود** است که انسان **تبهکار** او را **فراموش کرده** ؟

زيرمجموعه آن اصل اين است که خدای سبحان دستور داد ما از راه حلال مالي فراهم بکنيم (يك) و **خود** حيواني را هم به ما داد که ما با آن زندگي مي‌کنيم (دو) آن خود انساني اوصافي دارد ملکاتي دارد حقوقي دارد که ما **امين** آن هستيم که بايد **امانت خدا** را **حفظ** بکنيم. نشانه‌اش در همين مسئله زناست که اينجا مطرح شده و همچنين در مساله قتل است. اگر کسی، ديگری را مجروح کرد قصاص طرف دارد وَالْجُرُوحِ قِصَاصٌ چشم کسی را کور کرد گوش کسی را معيوب کرد دست کسی را قطع کرد عمدًا، اين قصاص طرف است اگر خود شخص را کُشت اين قصاص دارد قصاص حق **خود** شخص است. در قصاص طرف شخص **مي‌تواند عفو** کند يا شخص **مي‌تواند ترميم** کند. در قصاص نفس وليّ دم **مي‌تواند** اعمال حق کنند **مي‌تواند** ببخشند اما **بعضي از حقوق** است که **نه براي خود انسان** است **نه براي وليّ** او اگر به زني - معاذ الله - تجاوز شده يا به مردی تجاوز شده اين ناموس و عفتّ آيا حقّ الناس است يا **حقّ الله**، اگر به زني تجاوز شده آيا اين زن **مي‌تواند** بگويد من گذشتم؟! اگر به مردی تجاوز شده اين مرد **مي‌تواند** بگويد من گذشتم اين مثل خون است که **حقّ اوست** ؟ يا **عفاف** است که **حقّ الله** است. چرا زن **اگر بگذرد باز پرونده هست و فاجلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا هست**. معلوم **مي‌شود عفتّ و ناموس** جزء آن **خود دوم** است که **حقّ الله** است که ما **امين** آن هستيم، اين آيات الهي است. خب کجاي فقه است کدام فقيه است که **مي‌تواند** فتوا بدهد که اگر زن بگذرد حدّ زنا و حدّ رجم و امثال ذلك - معاذ الله - ساقط است معلوم **مي‌شود** اين **حقّ الله** است اين حقّ الله براي آن **امانت** الله است اين همان **لايه دومي** است اين همان خودي است که ما **امين** **انيم نه مالك** آن که اگر کسی عفافش را از دست داد حجابش را از دست داد به خود ظلم کرد يعني آن خود دوم آن خودي که **امانت اوست** براي او نيست، اينکه **مي‌گويد** من خودم آزادم اين آمده **امانت** الهي را انکار کرده **ملك** خود گرفته و غاصبانه دارد زندگي **مي‌کند** و خود را **مالك** آن **مي‌داند** اين **مي‌شود** **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ [۲۱]** خدای او همان هوس اوست